

زینبند کان ، دانشمندان و مورخان

معاصر دودمان کورت

تاریخ زندگی شاهان کورت مانند ملک

سیفی مورخ

شمس الدین بزرگ ، شمس الدین کهن

ملک فخر الدین ، ملک غیاث الدین و ملک شمس الدین مرهون زحمات این مورخ عالی مقام است چه اگر او تاریخ نامه هرات را برشته نگارش نمی کشید ما امروز سندی بدان جامعیت و زانت از تاریخ دودمان کورت ، در دست ندا شتیم . کتاب او یگانه مأخذی است که در این باره بمار سیاه است . زیرا مورخان بعدی مانند مولف روضه الصفا ، حبیب السیر ، مطلع السعدین و امثالهم در قسمت گزارش ملوک کورت ، طالب خود را از کتاب سیفی التقاط کرده اند . ولی متأسفانه گزارش زندگی سیفی در تذکره ها آنسان که باید ، نیامده و تذکره نویسان ، بر نام او خط فراموشی کشیده اند . آری این یکی از عادات نیک (۲) تذکره نویسان قدیم بوده که از مورخ و دانشمندی مانند سیفی غفلت میورزیدند ولی در باره یک گویند : دون پایه و متملق یا مزور خشک صفحه ها می پر داختند . گوی اینکه سیفی غفلت تذکره نگاران را در باره خود پیش بینی میکرد چه در موارد متعدد از کتاب خود به گزارش زندگی اش اشاره کرده است . که ما میتوانیم از خلال نبشته های او شرح حال نسبه مفصلی بدست بیاوریم .

طوزیکه خرد در مقدمه کتابش میگوید نامش سیف ابن محمد بن یعقوب الهروی است (۱) تولد سیفی چنانکه از نبشته اش برمیاید در ۶۸۱ هجری در هنگام سلطنت ملک شمس الدین کهن در هرات واقع شده چه در سال ۶۸۷ چون مردم هرات در اثر شورش جلاء وطن کردند سیفی شش ساله بود چنانکه گوید : (۲) « بند مذنب سیفی که جمع کننده این کتاب است در آن وقت شش ساله بود و بناد دارد

۱- تاریخ نامه هرات ص ۳ ج ۲ ملکه ۲- تاریخ نامه هرات ص ۳۱۰

و اطلاع عمیقش در ادبیات عرب بخوبی هویدا و آشکار است و عبری نیز شعر میگفته چنانکه دوبیت از اشعار عربی خود در اکنه نهایت متین است در (ص ۲۹۲) کتاب تاریخ خود نقل کرده است و اینست آن دوبیت :

فصی کفهم عتب و رمح و مفرع رفی سیفهم موت و نار و جوهر
 یشقون هامات الا عادی بموقف یسل من الا غماد سیف و خنجر
 سیفی چنانکه در سابق گفته آمد در تاریخ نامه رات اشعار زیاد و چند قصیده از خود بصورت شاهد نقل کرده . که همه معروف استادی او در سخنوری است و اینک یک شعر او را بطور نمونه کلام ، در اینجا نقل میکنیم :

ساقیا در ده می گلر نگک را مطربا برکش دمی آهنگک را
 جام سنگین در ده و در هم شکن شیشه طامات نام و ننگک را
 دور کن ز آئینه دلهای ما از می چون زنگک ز ننگک رنگک را
 عالم خاکی چو بادستای صنم خیز پیش آ آب آتش رنگک را
 یکنفس در رقص آور ساقیا شاهندان چست و شوخ و شنگک را
 جرعه در کام زاهد ریز و زو زود بهمان خرقه نیر نگک را
 صوفیان از جهل مانع میشوند باد گلگون و بانگک چنگک را

شهرت که شاملش قرار گرفته سیفی خواجه
 خواجه شهاب الدین شهاب بن صدراعظم عزیز الدین شهاب بوده

از فضلا و دانشمندان عصر خود بشمار میرفت و عصر او عصر ملک شمس الدین کهین ملک فخر الدین و ملک غیاث الدین رادرک کرد و در دربار آنان و در میان سایر مردم قدر و منزلت عظیم داشت . همواره در قضایای سیاسی مداخله میکرد و به نفع و صلاح مردم هرات کوشش فراوان مینمود .

نگارنده رفتن او را از طرف امیر نوروز به حیث شفیع بدر بار ملک شمس الدین کهین به همراهی شیخ قطب الحق والدین چشتی در باره آزادی ملک فخر الدین از حبس در همین رساله ضمن گزارش سلطنت ملک فخر الدین شرح داده است لذا در اینجا نیازی به تکرار آن نیست همچنان در مرقعیه که اولجاپتو پس از قتل امیر نوروز شهر هرات را محاصره کرد و از طرفین ده هزار مرد جنگی بقتل رسید در نتیجه خواجه شهاب پیش او لجایتو رفته و با تدبیر عاقلانه او را از فتح هرات

و جنگ با مردم آسامان منصرف ساخت .

ملک غیاث الدین به خواجه بسیار ارادت داشت چه در وقتیکه برای بار اول بسوی عراق میرفت در جام به خدمت خواجه رسیده مورد عنایت و شفقت او قرار گرفت و در بازگشت هم دوروز مهمان او بود . و بار دوم که بسوی عراق رهسپار گسردید در جام از خواجه دیدار کرده دوروز در خدمت وی بسر برد و در بازگشت هم سه روز در وثاق خواجه رحل اقامت انداخت .

خواجه قرار گرفته سیفی مدتی هم منشی حضور ملک غیاث الدین بوده و دربار سیفی نیز از نوازش و تشویق دریغ نکرده است . چنانکه وی اتمام تاریخ نامه هرات را در دو سال و نیم مرهون نوازش و کمک خواجه میداند و او را بدعی خیر و نیکی یاد میکند .

خواجه علاوه بر آنکه دانشمند و دبیر توانا بوده مرد مبارز و شمشیر نیز بشمار میرفت چنانکه با شهزاده یساور نبرد مرزانه کرده مجمل این قضیه چنین است که چون وی خراسان را مورد تاخت و تاز خود قرار داد و در «قرتبه» با لشکریان خود فرو آمد . خواجه را در حضور خویش خواست ولی او از رفتن خود امتناع ورزید یساور ازین معنی در غضب شد و لشکر بیای قلعه خواجه فرستاد تا قلعه را در محاصره بگیرند . چند روز از محاصره میگذشت و به فتح حصار دست نیافتند . بالاخره مقدار مواشی از ولایت جام بغارت گرفته خراسان را گشتند و به یساور خود گفتند که نبرد بسیار کردیم و سبایان بسیار کشته گسردید اما به فتح حصار خواجه دست نیافتیم چه در اثر مقاومت دایرانه او کوشش ما بیهوده شکست منجر گردید .

تاریخ و فات این مرد دانشمند و سیاستمدار معلوم نیست و نگارنده این چندسطری را که در بار او نوشته خلاصه ای از نوشته های مورخان است که در موار دهر اگنده از او نامی برده و ذکر می در میان آورده اند .

وی معاصر ملک شمس الدین کبهین

مولانا سعدالدین حکیم

ملک فخر الدین و ملک غیاث الدین بوده

منجم غوری

به دانش و فضل در میان مردم شهرت داشت

در آن عصر شهرت بیشتر او به ستاره شناسی

بوده چه مورخان همواره در پهلوی ناهش کاهه «منجم» را نوشته اند. مورخ توانا سیفی او را استاد خود میخواند و هم بکمک او بدربار ملک فخرالدین آشناگر دیده است.

در هنگامی که ملک غیاث الدین بر ای بار دوم بعراق رفت و در دربار اولجایتو سلطان در تحت نظر پسر میرد حکیم سعدالدین هم ملازم او بود. چنانکه وقتیکه ملک غیاث الدین بسوی هرات بازگشت چون یک منزل از اردوی اولجایتو دور شد حکیم را با شخصی دیگر بنام امیر اباجی بسوی هرات فرستاد تا ورود او را به مردم آنسامان ابلاغ کنند و همچنان حکیم در سال ۷۲۱ و قتی که ملک غیاث الدین بزیارت خانه خدا مشرف شد ملازم رکاب او بود.

روپه مرفته حکیم در دربار سلاطین سابق الذکر دارای منزلت بسزا بوده همواره مورد احترام ایشان قرار میگرفت. ولی آثار او جز از یک رباعی که در تاریخ و فات ملک شمس الدین کهین سروده چیزی دیگری در دست نیست چنانکه سیفی میگوید (۱): «استاد بنده ضعیف مولف کتاب مولانا ملک الحکما سعدالدین حکیم منجم غوری در تاریخ ملک سعید طاب ثراه قطعه گفته است و آن قطعه اینست:

روز بنه جشنیه از صفر ده و دو سال هجرت رسیده هفتصد و پنج

شمس دین کرت خسر و آفاق شد بفر دوس از سه رای سبز سج

مولف روضة الصفا (۲) و حبیب السیر (۳) نام او را بدین صورت: «مولانا حکیم الدین غوری» تحریف کرده سپس رباعی فوق را ثبت کرده اند. و همین تحریف نام موجب اشتباه گردیده است چه ایشان (۴): «ز یکجا زیر نام تحریف شده یک سطر شرح حال نوشته و حکیم را معاصر ملک شمس الدین کهین خوانده است و در جای دیگر زیر عنوان حکیم سعدالدین منجم غوری چهار سطر گزارش آورده وی را معاصر ملک غیاث الدین معرفی کرده است. در حالیکه معاصر سلاطین سابق الذکر حکیم سعدالدین منجم غوری بوده و رباعی مذکور به تصریح سیفی

(۱) تاریخ نامه هرات ص ۴۶۱ ج کلمه .

(۲) روضة الصفا ج ۴ ص ۲۲۴ ج هند

(۳) حبیب السیر جز ۲ دوم از جلد سوم ص ۶۹ ج هند

(۴) کلمه سیویون سال دوم مجله آریانا شماره چهارم ص ۵۱ و ۵۰

نیز از هموست. و اگر شخص دیگری بنام مولانا حکیم الدین غوری در عصر ملک غیاث الدین میزیست حتماً سیفی از او نامی میبرد چنانکه از دانشمندان دیگر جسته جسته یاد کرده است.

یکی از دانشمندان بزرگ و فقهای معروف

صدر الدین قاضی

عصر ملک غیاث الدین است و اصل از خیسا

بوده وی به تقوی و فضیلت در میان مردم عصر خود مشهور بوده از شاه تارعیست همه بدو ارادت داشتند. سیفی در تاریخ زامه هرات از او به تجلیل زیاد یاد میکند گاهی وی را به لقب صدر الحق الدین و وقتی به عبارت مولانا اعظم اعلم ملک الزهاد و المتقین فخر الامة و الدین فرا میخوانند.

در وقتیکه ملک غیاث الدین از قلعه خیسا بهرات آمد مولانا صدر الدین

را به منصب قضاوت آند یار مقرر گردانید. و قبل از تقرر او امیر علی نصرت به قضاوت هرات اشتغال داشت مولانا با آنکه در اثر فرمان سلطنتی بجای او قاضی هرات مقرر گردیده بود، به اقتضای اخلاق حمیده او را معزول نکرده بلکه خود بسوی عراق رهسپار گردید. در خلال این وقت بزرگان هرات غریضه ای بدر بار اولجایتو سلطان گسیل داشته از بی علمی و عدم رعایت امیر علی هرامور شرع راسخن رانده تقاضای عزل او را نمودند درست در همین وقت ملک غیاث الدین بطور زیر نظر در دربار اولجایتو پسر میبرد. اولجایتو امیر علی را عزل کرد و موضوع انتخاب قاضی جدید را به اختیار ملک غیاث الدین گذاشت. و او صدر الدین را بحضور سلطان معرفی کرد. در نتیجه اولجایتو فرمان قضاوت او را نوشته، امور قضای هرات، فوشنج، جره، کوسویه، آزاب، نولک هراترود، فیروزکوه، غرجستان، جرزوان، اسفرار، دره، قلعه کاه، فراه، غور، کرمسیر و تا حد سندرا بدو تفویض کرد و همچنان، امور خطابت امامت، احتساب، شیخ الاسلامی، تصرف منابر، مساجد، مدارس، خانقاهها تولیت اوقاف، سبيلات و سایر لوازم منصب قضا را بدو سپرد. و در آن فرمان از مقام فضل و تقوی مولانا، لزوم اطاعت مردم و مطلق العنانی او در امور قضا سخن رفته بود. و همچنان ملک غیاث الدین هم فرمانی به امضای خود نوشته به مولانا سپرد. مولانا بهرات وارد شد و قاضی سابق را عزل کرد و هر دو فرمان را روز

جمعه در مسجد جامع بر مردم هرات بخواند. و سپس به امور قضاوت آنطوریکه شایسته بود بپردازد.

یکی از زعمای روحانی عصر ملوک

خواجه قطب الدین چشتی

کرت است و شاهان کرت مانند ملوک

شمس الدین کهن و ملوک فخر الدین بدو بسیار ارادت داشتند. وی در امور سیاسی مداخله میکرد و همواره خیر خواه خالق هرات بود و زمامداران مغر را از ظلم و جور منع میکرد و ایشان را به صلاح و آرامش دعوت میکرد. چنانکه در قضیه محاصره دانشمند بها در بسیار بذل مساعی کرد و نگارنده مبارزات سیاسی این مرد روحانی را در جایش تذکر داده است ازین رو تکرار آن در اینجا مورد ندارد.

زادگاه او «نسف» بوده ولی شهرت

مولانا وجیه الدین نسفی

خود در هرات بدربار ملوک کرت بدست آورده

است ازین رو از دانشمندان بنام آن عصر بشمار میاید. عهد سلطنت ملوک شمس الدین بزرگ، ملک شمس الدین کهن و ملک فخر الدین را درک کرده است از علوم ادبی و عقلی بهره کافی داشت و در دوره سلطنت ملوک فخر الدین قاضی القضاات هرات بود.

وی در حمله دانشمند بهادر نه تنها در قبال ولی انعم خود ملک فخر الدین خیانت کرده بدشمنش پیوست بلکه در اثر راهنمایی های که در فتح و محاصره هرات بدانشمند بهادر نمود بزرگترین خیانت ملی را مرتکب شد. چنانکه حافظ ابرو مینویسد: (۱) «بیش از رسیدن دانشمند بهادر بشهر هرات مولانا وجیه الدین نسفی که بحکم ملک فخر الدین قاضی القضاات هرات بود اجازت خواست که بطرف خراسان گذری کند جو نبه نیشابور رسید امیر دانشمند رسید و مولانا وجیه الدین ملازم او شد و امیر دانشمند بهادر را در محاصره شهر و حرب ملک فخر الدین تحریم میکرد و گفت این بزودی مسخر گردد اگر چنانچه راه ها را جنان ضبط نمایند که هیچ کس خور دنی بشهر نتواند برسد بتعلیم مولانا وجیه الدین امیر دانشمند بهادر سواران بسرهای اه استاده راه ها را جنان بند کردند که هیچ کس بجانب شهر نمیتوانست رفت و چون وقت صداد و هنگام رفع غم بود و در شهر طعام

۱ ذیل جامع التواریخ زبیدی ص ۲۱ چنهران

تعدری داشت خاق شهر بیک بار مضطرب و متحیر شدند....»

مولانا پس از ورود دانشمند بهادر در هرات همواره ملازم او بود و بدو مشوره میداد چون در فن د بیری بد طول داشت عهد نامه ای هم از طرف دانشمند بها در به امر او به ملک فخر الدین نوشت که در ذیل جامع التواریخ و سایر کتب تاریخ مذکور است.

وجیه الدین باشاعر معاصر خود همام تبریزی مناسبات بسیار دوستانه داشت و علاقه و ارات او نسبت به همام از نامه ای که بنام او نوشته بخوبی آشکار میشود نگارنده برای آنکه نمونه از نثر وجیه الدین را بخوانند گان ارائه کرده باشد آن نامه را در اینجا التقاط میکند (۱) «من انشاء علامه وجیه الدین بن نسفی الی مولانا الامام شیخ الاسلام همام الملة وادین التبریزی

ای نسیم سحری ای نفست جان پرورد اگر این بار مقرر شودت عزم مسافر چون بدان کوری رسی از سر اخلاص و نیاز شمع بنده بدرگاه همام الدین بر نیاز مندی به بوسیدن بساط نشاط قدس و آرزوی مندی به نوشیدن شراب انس حضرت مقدسه مخدوم مولانا الاعظم سلطان الطریقه برهاننا لحقیقه قدو قوا لواصلین زبد القوالجدین امام اهل الحق والیقین همام الملة والدین از مبادی و غایات و حدود و نهایت متجاوز است حصول آن مراد که مقصد اقصی ارباب عقل و عروء و ثقی اصحاب فرع و اصل است منسبی بخیر باد حق علیم است و کفی به شهید آ که درین مدت مفارقت جسمانی:

بسوی سدره ز من مرغ طاعتی نپرد که نامه ثی نبرد از دعوات در منقار از حضرت و اهب الرحمه مجاورت آن آستان قدس آشیان حضرت مولوی را خواسته خود آن جناب را لز شدت نیاز مثل این مخاص چه که مال و آن آستان را از نقش جبین بنده چه جمال.

۱ مقدمه دیوان همام الدین تبریزی بقلم موید نایقی ص ۸ چ تهران

از پس که سران سلطنت جوی مالہ-دبیر آستان اوروی

پیداست زاف-سرسر سلاطین بر خاک نگار رخا نہ چین

اما بیش ازین نیست کہ بندہ شرف خود در عزت انتمای آن حضرت میبندد و عزت
خود شرف انتساب باصحاب بارگاہ درگاہ میداند بزبان ضراعت کہ بضاعت مقیدان
راہ ارادت است مسثلت میرود تا از آنجا کہ فیض تمام انعام شامل آن حضرت باشد
در اوقات مرجوہ بندہ رابعین عنایت ملحوظ فرمایند

یک نظر از تو است و صد هزار عنایت

منتظر م تا کہ وقت ن نظر آید

او امر و نو اھی را چشم انتظار کشادہ و دل بر امتثال نهادہ . انشا اللہ

مولانا جلال الدین محمد بلخنی

(۶۰۴ - ۶۷۲)

کیست درین شهر کہ او مست نیست

کیست درین دور کزین دست نیست

کیست کہ از دمدہ روح قدس

حاصلہ چون مریم آست نیست

کیست کہ ہر ساعت پنجاہ ہزار

بستہ آن طرف چون شست نیست

از من و شاہد کہ درین پست نیست

می نھلد می کہہ خرددم ز تہ

تا بنگو بند کہہ پیوست نیست

نیست شو و ارہ ازین گفتگو

کیست کزین ناطقہ وارست نیست

بو العجیبی بو العجبان را نگر

هیچ تو دیدی کہ کسی هست نیست

غیر دو چشم خوش تو شمس دین

هیچ کسی مست پیوست نیست